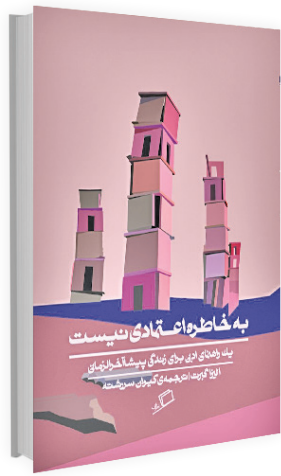


کتاب بیگانه، چهار بار به زبان انگلیسی و همچنین به زبان های متعدد دیگری ترجمه شده و یکی از برترین آثار کلاسیک قرن بیستم به حساب می آید. روزنامه لوموند فرانسه، رمان بیگانه را در رتبه نخست ۱۰۰ کتاب برتر قرن قرار داده است



به نویسنده اعتماد کن به خاطره های نه جستارهایی در باب پایان جهان

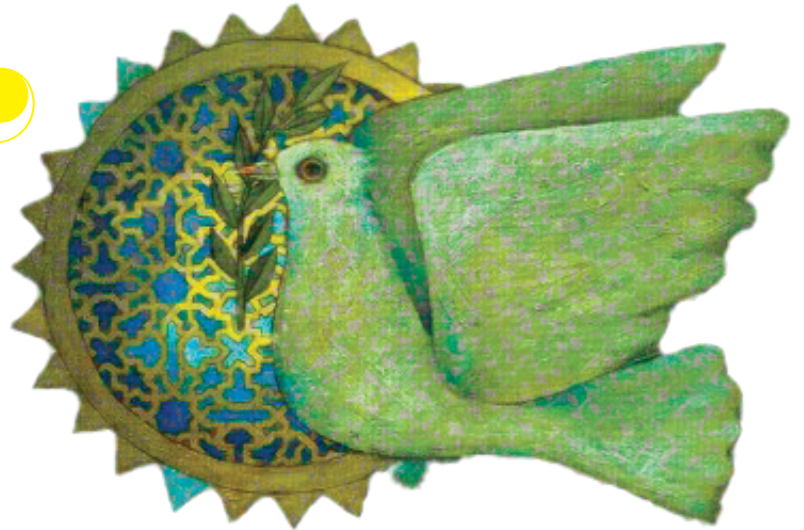
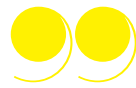
فاطمه السادات شهروش
نویسنده

«به خاطره
اعتمادی نیست»
یاد بازارهای محلی
و خوش رنگ و لعاب
شمال را در ذهن
مخاطب زنده
می کند. مشتتری
این بازارها از هر
سن و سال و قشری
هستند و برای
هر انسان و با هر
سلیقه ای حداقل
یک یا چند محصول
درمغازه های
رنگارنگ این بازارها
پیدا می شود

تاریخ نگارشش به دو سال پیش از شیوع کرونا برمی گردد، نوشته: «... مجرم احتمالی پاندمی آینده بود... و وقتی سوبیه جدیدی پیدا شود که مردم در برابرش ایمنی کافی نداشته باشند، شدیداً مرگبار می شوند.» البته شگفتی پیشگویی نویسنده فقط به همین موضوع محدود نشده و در ادامه، بحث استفاده از واکسن و جان گرفتن جنبش های ضد واکسن را پیش می کشد. پیشگویی پاندمی کرونا و نیز مسأله واکسن کتاب را برای خواننده جهانی جذاب می کند، اما همان طور که در ابتدای متن اشاره شد «ساحره ها و شلاق» جستاری است که آن را برای مخاطب ایرانی خاص می کند. در بخشی از این جستار با عنوان «سرایت تبدیلی» به پدیده ای بسیار مشابه مسمومیت دختران در مدرسه ها اشاره شده و علل و عوامل آن مورد توجه قرار گرفته است تا جایی که انگار این بخش از کتاب، نعل به نعل اتفاقات سال گذشته در ایران را روایت می کند. نکته ای که باعث باورپذیری جستارهای گبرت شده، مطالعات و جست و جویهای جسورانه اش است. اواز ویژگی جستار به بهترین شکل بهره برده و اطلاعات به دست آمده از تحقیقات گسترده اش را با نعل روایت به هم وصل کرده است. به این ترتیب نویسنده تجربه زیسته اول شخص خود را به تجربه سوم شخص جمع مخاطبانش گره زده و جستارهایی نوشته که موضوع همه شان با پایان جهان مرتبط است و طبق نوشته روی جلد آن را به «یک راهنمای ادبی برای زندگی پیشآخرالزمانی» تبدیل کرده است.

«جست و جو در محیط مدرسه به کشف هیچ سمی منجر نشد. پزشکان هم توجیه زیست شناسانه ای برای تیک ها پیدا نکردند. طبیعاً پزشکان معالج دخترها به وجود اختلال تبدیلی واگیردار شک کردند.» این جمله ها پریده ای از یک مجله یا سایت خبری ایرانی نیست و هیچ ارتباط مستقیمی با مسمومیت سریالی در مدارس دخترانه ندارد. این ها بخشی از جستار «ساحره ها و شلاق» در کتاب «به خاطره اعتمادی نیست» هستند که در سال ۲۰۱۸ نوشته شده است. «به خاطره اعتمادی نیست» یاد بازارهای محلی و خوش رنگ و لعاب شمال را در ذهن مخاطب زنده می کند. مشتتری این بازارها از هر سن و سال و قشری هستند و برای هر انسان و با هر سلیقه ای حداقل یک یا چند محصول درمغازه های رنگارنگ این بازارها پیدا می شود. برای کتابخوان های مختلف هم دست کم یک جستار در رابطه با موضوع باب میلشان در این کتاب وجود دارد؛ از جستارهایی درباره علت تصمیم آمریکا برای بمباران اتمی هیروشیما گرفته تا رنج پیوسته ای که پرستاران و کادر درمان در مواجهه با بیماران گرفتارش می شوند.

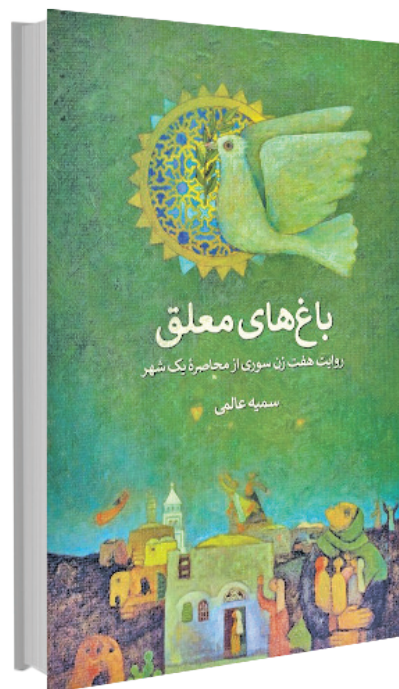
کتاب الیزا گبرت، نویسنده امریکایی، در سال ۲۰۲۰ منتشر شده و در همان ابتدا نیز کتابش با استقبال گسترده مخاطبان مواجه شده، اما پیشگویی های گبرت در این کتاب درباره ویروسی همه گیر، باعث شد پس از پاندمی کرونا توجه ویژه ای به اثرش شود. او در یکی از جستارهای این کتاب که



معلق میان روایت و گزارش شرح محاصره نیل از زبان زنان سوری

فاطمه شهروش
خبرنگار

که شکم برآمده اش می گفت پر از امید بوده؛ اما با جینی که در شکم داشت، با هم از دنیا رفته بودند. باید هر دو نفر را با هم غسل می دادیم.» هرچند تاکنون فرصتی دوباره به امیرخانی دست نداده تا باز هم از ناگفته های کره شمالی بنویسد؛ اما امید است سمیه عالمی بار دیگر راهی سوریه شده و این بار با فرمی بهتر، ما را با زندگی مردم این سرزمین آشنا کند.



اگر جمله هایی از این دست که بیشتر به گزارش نزدیک اند را در نظر بگیریم و از اتفاقاتی که در چند روایت تکرار شده اند چشم پوشی کنیم، توصیف های خاصی باقی می ماند که مخاطب را به خواندن کتاب ترغیب می کند

رضا امیرخانی در مقدمه نیم دانگ پیونگ بانگ از چگونگی سفرش به کره شمالی می گوید. قرار بوده در ماه رمضان اعزام شوند و امیرخانی کسی نبوده که به این راحتی ها قید روزه اش را بزند؛ اما به محض شنیدن نام مقصد، دعوت سفر را قبول می کند. سمیه عالمی هم در باغ های معلق فرصت نابی را به دست آورده و در خلال سفر به سوریه از نزدیک با چند تن از زنان سوری همکلام شده و از این امکان برای رساندن صدای کسانی که رسانه ای برای بیان سرگذشت تلخ شان ندارند، استفاده کرده است. نویسنده یا بهتر بگوییم گردآورنده در مقدمه بدون اشاره به علت سفرش به سوریه آن هم همراه خانواده از تصمیمش برای صحبت با زنان سوری می گوید و در نهایت این زنان اهل نیل هستند که پایشان به روایت های باغ های معلق باز شده تا از شهری بگویند که حدود چهار سال در محاصره نیروهای تکفیری قرار داشته. عالمی پس از انتخاب روایتش، برای آنها کلاس های آموزش نویسندگی برگزار کرده و مسئولیت شرح روزهای سخت محاصره را بر عهده خودشان گذاشته. موضوع چهار سال گیر افتادن در شهری کوچک به خودی خود جذاب است. حال اگر روی مردم این شهر شب و روز خمپاره و موشک هم فرود بیاید و زنان مردانش به اسارت گرفته شوند، سوژه برای مخاطب گیراتر هم خواهد شد؛ اما مسأله ای که باعث می شود خواننده مدام بین خواندن یا نیمه تمام گذاشتن کتاب دچار تردید شود، فرمی است که نویسنده برای گردآوری خاطرات انتخاب کرده. تجربه زیسته تلخی که زنان سوری دارند برای نویسنده شدن شان لازم است اما کافی نیست و دوره کوتاه نویسندگی نمی تواند قلم نوپایشان را برای راه رفتن در این مسیر پرپیچ و خم آماده کند. نتیجه اینکه بسیاری از روایت ها به جای شرح دقیق و بدون روتوش آنچه بر این افراد گذشته به واگویی هایی تبدیل شده که هر رنج دیده ای با به یاد آوردن خاطراتش آنها را از ذهن می گذراند: «من از سرنوشت خودمان و شهر می ترسیدم، اما همسرم، نه! حرف هایش کمی دلم را گرم کرد. راست می گفت. اینجا خانه ما بود. شهر را اگر خالی می کردیم، سقوط می کرد و مسلحین و حامیان شان همین را می خواستند.» اگر جمله هایی از این دست که بیشتر به گزارش نزدیک اند را در نظر بگیریم و از اتفاقاتی که در چند روایت تکرار شده اند چشم پوشی کنیم، توصیف های خاصی باقی می ماند که مخاطب را به خواندن کتاب ترغیب می کند: «چطور از زنی بگویم